

در میان داستانهای گوناگون شاهنامه اگر اساس بر گزینش دو داستان برتر باشد بی گمان یکی از آن دو، روایت رستم و سهراب است که به تعبیر و تحلیل سراینده فرزانه‌اش داستانی است پرآب چشم و دل نازک را از رستم به خشم و ستوه می‌آورد. برجستگی داستان رستم و سهراب برخلاف بعضی روایات و بخشهای شاهنامه فقط از نظر واژگانی و هنر داستان‌پردازی و در پیوستن متن منبع نیست، بلکه از دید درونمایه و ژرف ساخت داستانی نیز از چنان ژرفا و چندسویگی منشورواری بهره‌مند است که گزارشهای مختلف را برمی‌تابد و بر همین بنیاد هرکسی از ظن خویش همراه داستان شده و تحلیلی از آن ارائه کرده است. گروهی آن را بخت برگشتگی جهان پهلوان ایران و سوگنامه کشته شدن ناآگاهانه فرزند او دانسته‌اند، عده‌ای ژرف ساخت اساطیری داستان را چاره‌سازی اهریمن و جادوان برای فریب و کشتن تهمتن پنداشته‌اند، پژوهشگرانی آن را فاجعه برخورد آرمان و عاطفه و کارزار آگاهانه رستم تعبیر کرده‌اند، برخی این داستان را روایت اصلی شکست و مرگ رستم شمرده‌اند<sup>۱</sup> و تعبیرها و تحلیلهای دیگر. اما آنچه در این بین شایسته یادآوری است، این است که تمام این بررسیها و هر گزارش دیگری که از این داستان و سایر روایات شاهنامه انجام بگیرد بر یک مقدمه بنیادین و بسیار مهم استوار بوده است و خواهد بود و آن در اختیار داشتن متنی علمی-انتقادی و نزدیک به اصل سروده فردوسی از داستان، به همراه دریافتهای درست و دقیق از آن است. اهمیت عامل نخستین داستانی است که بر سر هر بازاری

است و این مقاله مناسب بازگویی و تفصیل آن نیست اما درباره پایه دومین باید گفت که استنباطهای صحیح از هر متن منظوم و منثور، پیش و بیش از هر چیزی نیازمند خواندن درست و دانستن معانی دقیق و اصیل لغات، ترکیبات، ابیات و جملات آن متن است. خوشبختانه در دوران معاصر، احساس این نیاز و سودمندی و دریابستگی آن سبب پدید آمدن شرحهای مختلفی از متون ادب پارسی شده که به عنوان دستمایه و پیش‌درآمد ره جستن به عمق این آثار- و نه چنان که متأسفانه امروز میان بیشتر دانشجویان زبان و ادب پارسی روایی دارد، تنها وسیله آسان آشنایی آن هم با اهدافی محدود و فروپایه- مفید می‌تواند بود. از متن پنجاه هزار بیتی نامورنامه ادب ایران نیز داستان رستم و سهراب در کنار رستم و اسفندیار، به دلیل تدریس آن در دوره کارشناسی رشته ادبیات، از این نظر بیشتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. نخستین کوشش درخور بیان در زمینه گزارش متن داستان رستم و سهراب، اقدام روان‌شاد استاد مجتبی مینوی و همکاران دانشور ایشان در بنیاد شاهنامه سابق بود که ضمن انتشار متنی مصحح و علمی از این داستان، به مناسبت، توضیحات سودمند و بعضاً راهگشایی درباره بعضی لغات و ترکیبات و ابیات در حاشیه متن افزوده‌اند که این مطالب هر چند مختصر از دو جنبه بسیار مهم و قابل عنایت است. نخست این که پس از انتشار متن داستان و توضیحاتش، نقد و بررسیهای متعددی از سوی شاهنامه‌شناسان و ادب‌پژوهان برجسته در مجلات ادبی معتبر مانند: **سخن** و **یغما** به چاپ رسید که هم در

## ● رستم و سهراب

سجاد آیدنلو

● انتشارات سمت، ۱۳۷۹

مینو نشین باد<sup>۵</sup>.

تازه‌ترین گزارش داستان رستم و سهراب که هم در متن اساس و هم در توضیحات بر کار استاد مینوی استوار بوده و نظر داشته است، اثر دکتر غلام محمد طاهری مبارکه و از انتشارات سمت است که در معرفی و بررسی نکاتی از این کتاب پیشتر مقاله‌ای از آقای احمد ابومحبوب در کتاب ماه ادبیات و فلسفه به چاپ رسیده است<sup>۶</sup>. بر همین بنیاد در این یادداشت برای پرهیز از بازگویی گفته‌ها، بدون کم‌ترین توضیحی درباره کتاب و ویژگی‌های آن که در مواردی نظریات جدید و قابل توجهی دارد، پیشنهادهایی درباره گزارشهای آن بیان می‌شود، چرا که دیدگاهها و نظریات مختلف باید گفته و بررسی شده شود تا شاهنامه دقیق‌تر و همه‌سویه‌تر گزارده و نتایج جامع و باریک بینانه‌ای حاصل شود:

۱. در (ص ۲) پیش‌گفتار می‌خوانیم: «شاهنامه پژوهان سه دوره را در این کتاب بر شمرده‌اند که فردوسی با زبانی هنرمندانه و تصویرسازی‌های بی‌مانند آن را بیان کرده است: ۱. دوره اساطیری ۲. دوره حماسی ۳. دوره تاریخی. این نظریه برتلس که بر پایه تحلیل ظاهری و توصیفی شاهنامه آن را به سه دوره تقسیم کرده است، هر چند رایج‌ترین بخش بندی شاهنامه در میان ادیبان و شاهنامه پژوهان است اما نزد همه پژوهشگران ژرف‌نگر و شاهنامه‌شناس پذیرفته نیست، لذا در بحث از بنیان و زمینه داستانهای شاهنامه در کتابها و گفتارهای تخصصی و ویژه دانشجویان زبان و ادب پارسی اشاره به دیدگاههای دانشمندان صاحب‌نظر شاهنامه‌شناسی لازم و سودمند



تفصیل برخی توضیحات و گشودن شماری از دشواریها و پیچیدگیهای متن داستان بسیار سودمند افتاد و هم مقدمه‌ای شد برای روی کرد جدی‌تر استادان و دانشجویان به داستان رستم و سهراب و در مرحله بعدی، کل شاهنامه.

دو دیگر: توضیحات آن استاد دانشمند در عین اختصار، بنیان استوار و اساس هر شرح و گزارشی است که بر این داستان نوشته شده و نگاشته خواهد شد، بهترین گواه این سخن، مراجعه به ارجاعات و منابع شرحهایی است که تا به امروز برای رستم و سهراب منتشر شده است. نکته‌ای که یاد کرد آن از سر حق‌گزاری ضروری است این که چون متن رستم و سهراب نخستین تصحیح چاپ شده از بنیاد شاهنامه به سرپرستی مرحوم استاد مینوی بوده که در آبان ۱۳۵۲ به بازار شاهنامه پژوهی درآمد، نام استاد با این داستان پیوند خورده و هرگونه کوششی در این باب و امدار پژوهشهای آن علامه عاشق فرهنگ و ادب ایران زمین است که روانش شاد و

است. قابل ذکرترین نظریات در این باره یکی از آن استاد دکتر بهمن سرکاراتی است که برای شاهنامه تا پایان پادشاهی کیخسرو بنیاد اساطیری قایلند<sup>۲</sup> و دیگری از شادروان دکتر مهرداد بهار که شاهنامه را اثری حماسی با اشاراتی تاریخی می‌داند.<sup>۳</sup>

۲. در (ص ۵) آمده است: «یکی دیگر از شگردهای داستانی توجه فراوان فردوسی به همانندسازیه‌ها و قرینه‌سازیه‌ها در شاهنامه است که دو حریف را پایه پای هم بالا می‌آورد» و یکی از دو نمونه‌ای که برای این گفته آورده‌اند این است: «بیت ۶۱۹ که پاسخ بیت ۵۹۶ است» بیت ۵۹۶ طبق متن کتاب چنین است:

نبینی که موبد به خسرو چه گفت

بدان گه که بگشاد راز از نهفت

و بیت ۶۱۹:

چنین گفت موبد که مردن به نام

به از زنده دشمن بدو شادکام

مراد از این که بیت (۶۱۹) پاسخ بیت ناقص المعنی (۵۹۶) است بر نگارنده آشکار نشد، اگر منظور شارح محترم این است که در بیت (۵۹۶) سهراب، داستانی (= تمثیل) از زبان موبد بیان کرده و در بیت دیگر همان موضوع از سوی هجیر تکرار شده است، قرینه‌سازی داستانی به آن مفهوم که توضیحش به قلم گزارنده گرامی آمده، نمی‌تواند باشد چرا که: ۱. همانندسازی میان دو پهلوان اصلی داستان نیست و بیت دوم مربوط به هجیر است. ۲. این گونه گفتارهای تمثیلی پندآمیز از زبان موبد و دانا و شیر و پلنگ و... در شاهنامه بسیار آمده است و به سبب کثرت تکرار نمی‌تواند از مقوله قرینه‌پردازیهای ویژه داستانی به شمار رود.

۳. همه تا در آزر رفته فراز

به کس بر، نشد این در راز باز

در معنی بیت نوشته‌اند: «همه کس از روی (آز) و فزون خواهی گمان کرده‌اند می‌تواند اسرار ایزدی را بفهمند و راز مرگ را دریابند اما در این راز بر روی هیچ کس باز نشده است» (ص ۵۹). پیشنهاد می‌شود که مصراع نخست را قید علت برای بخش دوم بدانیم و معنی کنیم: «چون همه تا نزدیکی آزر و فزون‌جویی رفته‌اند، راز مرگ بر آنها گشوده نشده است.» این معنی با توجه به بار منفی و اهریمنی (آز) در شاهنامه - چنان که مورد اشاره شارح گرامی نیز بوده است - دقیق‌تر به نظر می‌رسد، نقش گمراه‌کننده و بازدارنده (آز) را در این بیت از رستم و سهراب هم به صراحت می‌بینیم:

نداند همی مردم از رنج آزر

یکی دشمنی راز فرزند باز

(۶۹۸ براساس چاپ استاد مینوی)

۴. در پیش درآمد آغاز متن داستان نوشته‌اند: «خواننده از خود می‌پرسد که چرا فردوسی تا این حد در غذا خوردن رستم غلو و مبالغه می‌کند. جواب این است که توالی ابیات درباره غذا خوردن رستم سرانجام به خواب او می‌انجامد... بنابراین از این زاویه دید است که غذا خوردن مبالغه‌آمیز رستم که منجر به خواب رستم و جدا کردن اسب از او می‌شود در سیر حوادث منطقی داستان طبیعی به نظر می‌رسد / ص ۶۲». پاسخ دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تر به پرسش یاد شده این است که رستم، یل یلان و ابر پهلوان شاهنامه است و همان گونه که: همی زور دارد به هشتاد ییل و نشست از بریا ایستادگان کنارش یک آرش بلندتر است و اسب و رزم‌افزار او برتر از دیگر

بارگان و آلات نبرد است، «خوردن» وی نیز باید بیشتر از دیگران باشد تا در عین حفظ ویژگی ذاتی حماسه یعنی مبالغه، تهمتن نیز هم‌چنان در ذهن پردازندگان و خوانندگان داستان چونان نماد برجسته و برازنده ایران و ایرانی، بزرگ و برتر بماند. بهترین دلیل مؤید این سخن که عدم پیوند «خور» و «خواب» رستم را نیز نشان می‌دهد، تکرار این «بسیارخواری» در داستان رستم و اسفندیار است که تهمتن در بزم برپا شده برای فرستاده اسفندیار، بهمن:

دگر گور بنهاد در پیش خویش

که هر بار گوری بدی خوردنیش

نمک بر پراگند و ببرید و خورد

نظاره بر او بر، سر افراز مرد؟

(۳۵۵ و ۳۵۴، ۲۳۹/۶)

چنان که در پیشگاه اسفندیار، دریا دریا، باده می‌نوشد:

بیاورد یک جام می‌میگسار

که کشتی بکردی بر او بر، گذار

به یاد شهنشاه رستم بخورد

بر آورد از آن چشمه زرد گرد

(۷۹۵ و ۷۹۴، ۲۶۵/۶)

۵. در بیت‌های ۲۹، ۳۶، ۲۹۴ که به ترتیب عبارت است از:

گرفتند و بردند پویان به شهر

همی هر یک از رخس جستند بهر

چو نزدیک شهر سمنگان رسید

خبر زو به شاه و بزرگان رسید

سوی شهر ایران نهادند روی

سپردند آن بازه دز بدوی

واژه «شهر» را به معنی کهن آن، (کشور) گرفته‌اند اما از آنجایی که در نمونه‌های اول و دوم منظور از «شهر» سمنگان است که در جغرافیای شاهنامه یکی از بخشهای کشور توران به شمار می‌رود و در بیت سوم نیز سخن بر سر گریز گردهم و همراهان از دژ سپید که درون کشور ایران است، به سوی پایتخت این سرزمین است، درست‌تر آن است که «شهر» را به معنای متداول و امروزی آن بگیریم که در شاهنامه نیز بارها به کار رفته است، برای نمونه:

چو از شهر زاول به ایران شوم

به نزدیک شاه و دلیران شوم

(۸۱۵، ۲۶۷/۶)

۶. سزاوار او جای آرام و خواب

بیاراست و بنهاد مشک و گلاب

علت «نهادن مشک و گلاب بر بالین رستم» را زود رفتن تهمتن از بزم مهتر سمنگان دانسته و نوشته‌اند: «پس نهادن شرابی آمیخته با مشک و گلاب برای آن است که اگر خمار شد از آن بنوشد. / ص ۷۷» به پیشنهاد نگارنده «مشک و گلاب» در این بیت ارتباطی با «می» ندارد بلکه ناظر است بر آیین ستوده خوشبوی نگه داشتن اقامتگاه‌ها به ویژه جایهای مقدس در نزد ایرانیان باستان که در اوستا نیز بدان سفارش شده است.<sup>۱</sup> از نمونه‌های همانند این رسم در شاهنامه می‌توان داستان سرویمن و پسران فریدون را یاد کرد که میزبان خوابگاه سلم و تور و ایرج را بر سر آبگیری از گلاب قرار می‌دهد:

سبک بر سر آنگیر گلاب

بفرمودشان ساختن جای خواب  
(خالقی، ۱۳۹۴/۱۰/۱)

یا نشستگاه رودابه در ایوان مهرباب که برای پذیرایی از زال آن  
چنان می آریند و بویا می کنندش که عطر آن به خورشید می رسد:  
عقیق و زبرجد بر او ریختند

می و مشک و عنبر برآمیختند

بنفشه، گل و نرگس و ارغوان

سمن شاخ و سنبل به دیگر کران

همه زر و پیروزه بُد جامشان

به روشن گلاب اندر، آرامشان

از آن خانه دخت خورشید روی

برآمد همی تا به خورشید بوی

(خالقی، ۱۳۹۴/۱۰/۱)

۷- درباره ژرف ساخت اساطیری «تهمینه» و نقش وی در داستان

نوشته اند: «نگارنده در این باره دیدگاهی دارد که همان گونه که در  
پیش گفتیم در کتابی جداگانه به آن خواهد پرداخت اما آنچه در اینجا  
چکیده وار می توانم بگویم این است که تهمینه در اصل یکی از  
پریان یا جادوان است که در بازسازی اسطوره او به این نتیجه  
می رسیم که از طرف جبهه اهریمنی برای اغواگری، خود را به  
صورت زن زیبایی درآورده است تا با دزدیدن رخش رستم و سپس  
فریفتن جهان پهلوان از او فرزندی به دنیا بیاورد تا شاید بدین وسیله  
موفق شوند پدر را به دست فرزندی از جنس خود او بکشند / ص  
۷۸». نظریه ای که خلاصه ای از آن بیان شد، نخستین بار به صورت  
مختصر در مقاله «پری، تحقیقی در حاشیه اسطوره شناسی تطبیقی»  
توسط دکتر سرکارانی مطرح شده<sup>۱۲</sup> و سپس تر دکتر خالقی مطلق در  
مقاله «یکی داستان است پر آب چشم<sup>۱۳</sup>» به تفصیل آن را مورد بحث  
و بررسی قرار داده اند. چکیده ای که از سوی گزارشگر گرامی ارائه

شده و توضیحاتی که بعد از آن آورده اند دقیقاً برگرفته از مقاله دکتر  
خالقی مطلق است، بر این اساس نمی توان آن را «دیدگاه» شارح  
محترم - چنان که خود نوشته اند - دانست و از فضل تقدم و تقدم  
فضل دو شاهنامه شناس بزرگ در این باره چشم فروبست.

۸. پس پرده اندر یکی ماهروی

چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی

درباره خورشید تابان آمده است: «با توجه به بیت ۵۹ در شب  
تیره، تهمینه زندگی رستم را روشن و تابان می کند/ ص ۸۰». هم  
چنین در توضیح «رنگ و بوی»: «معنای اصلی آن در اعتقاد قدما  
نهفته است که گمان می کردند وجود رنگها در طبیعت و نیز وجود  
انواع بوها (در گل و گیاه) در خاصیت نور خورشید است و در وجود  
اشعه آفتاب نهفته است / ص ۸۰». در باب این توضیحات دو نکته به  
نظر نگارنده می رسد نخست این که: «خورشید، مشابه به چهره تهمینه  
است و ارتباطی با شب تیره و روشن کردن زندگی رستم ندارد، ثانیاً:  
«پر از رنگ و بوی» صفتی جدا از «خورشید تابان» است و باید با  
ویرگول و درنگ خوانده شود: ماهرویی که چون خورشید تابان بود  
و نیز پر از رنگ و بوی بود نه این که همانند خورشید پر از رنگ و  
بوی بود. بر همین بنیاد «رنگ و بوی» بدان باور کهن مردمی مربوط  
نیست و همان معنای «آرایش و بویهای خوش» برای آن درست تر  
است.

۹. چنین داد پاسخ که تهمینه ام

تو گویی که از غم به دو نیمه ام

مصراع دوم را چنین معنی کرده اند: «یعنی از غم دوری تو به دو  
نیمه هستم، وجود عاشق در پیوند با معشوق است و منظور تهمینه  
این است که نیمه دیگر من توستی/ ص ۸۱».

مصراع دوم کنایه از شدت اندوه و سختی ناشی از عشق است و  
نمی تواند ارتباطی با پیوستگی وجود عاشق و معشوق و این که رستم  
نیمه ای از هستی تهمینه است، داشته باشد.

۱۰. به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست

چو من زیر چرخ کبود اندکی است

معنای ایهامی مصراع نخست را چنین آورده اند: «خوبان جهان  
نیز همسری مانند من ندارند/ ص ۸۲». پیشنهاد می شود که معنای دوم  
مصراع را این گونه ذکر کنیم: «از زیبارویان جهان هیچ کس  
شایستگی همسری مرا ندارد».

۱۱. که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ

ترسی و هستی چنین تیز چنگ

درباره «نهنگ» می نویسند: «این که نهنگ را نیز جانوری  
خطرناک و درنده معرفی کرده است در واقع اعتقاد قدماست که  
درباره این موجود دریایی چنین درکی و تصویری داشته اند/ ص ۸۳».  
پیشنهاد می شود که «نهنگ» را در معنای کهن و نه امروزی آن  
یعنی تمساح بدانیم که همچون شیر و دیو و پلنگ، جانوری ستهنده  
و سهمناک است و در شعر رودکی نیز دیده می شود:

بر کشتی عمر تکیه کم کن

کاین نیل نشیمن نهنگ است<sup>۱۴</sup>

۱۲. مگر چون تو باشد به مردی و زور

سپهرش دهد بهر، کیوان و هور

مصراع دوم را با این قرانت چنین معنی کرده اند: «این که آسمان



خورشید و زحل را نصیب کسی بکنند در پیوند با آیین خورشید پرستی است. ص ۸۵» و سپس دو گزارش از مرحوم استاد مینوی و غمانمه و حماسه رستم و سهراب آورده‌اند.

در توضیح باید گفت که: ۱. بر پایه نشانه‌گذاری متن یعنی ویرگول پس از «بهر»، «کیوان و هور» نیز به همراه «سپهر» فاعل مصراع خواهد بود و معنای ارائه‌شده با این قرائت منطبق نیست. ۲. قرائت دیگر که با گزارش شارح محترم سازگار باشد، این است: «سپهرش دهد بهر کیوان و هور» که در این خوانش نیز برای توضیح «بهر کیوان و هور» باید از **الفهم** ابوریحان بیرونی یاری گرفت که در آن: «کیوان» نشانه شکوه و جنگاوری و «هور» نماد رخشنده‌گی و خرد و بزگواری است.<sup>۱۵</sup> در این صورت مصراع دوم یعنی: آسمان دلیری و شکوه و دانایی و بزرگی را بدو بخشد.

۱۳. بگیر و به گیسوی او بر، بدوز

به نیک اختر و فال گیتی فروز  
«گیتی فروز» را «خورشید» معنی کرده‌اند (ص ۸۸) در حالی که صفت «فال» و به معنی «روشنی بخش و همایون و نیک» است.

۱۴. درباره وجه تسمیه «دستان» نوشته‌اند: «زال را به این دلیل دستان گفته‌اند که با جادو آشنایی دارد. / ص ۹۴». توضیح بهتر و مستندتر، دو بیتی است که در برخی از نسخ<sup>۱۶</sup> و چاپهای شاهنامه به نام فردوسی آمده و دلیل این لقب را که سیمرغ بر زال می‌نهد، چاره و نیرنگ سام با فرزندش برای راندن و کشتن او می‌داند:  
نهادم ترا نام دستان زند

که با تو پدر کرد دستان و بند

بدین نام چون بازگردی ز جای

بگو تات خواندیل رهنمای  
(خالقی ۱/۱۷۱/حاشیه ۴)

۱۵. خبر شده به نزدیک افراسیاب

که افگند سهراب کشتی بر آب  
«کشتی بر آب افگندن» کنایه است از دل به دریازدن و به پیشواز توفان رفتن (ص ۹۹). چنان که از بیت مذکور و نیز شاهد دیگر در داستان رستم و اسفندیار برمی‌آید:  
تو کشتی به آب اندر انداختی

زرستم همی چاکری ساختی  
(۱۱۹۵/۲۹۰/۶)

معنای دقیق و درست این کنایه «آماده شدن برای کاری و آغاز آن» است چون در اصل، کشتی را برای آماده کردن و به حرکت درآوردن از خشکی به دریا می‌برند و برآب می‌اندازند و البته نیازی به گفتن نیست که همواره بین معنای حقیقی و واژگانی کنایه با مفهوم مجازی آن پیوندی برای دریافت معنی وجود دارد.  
۱۶. نهان کرد گیسو به زیر زره

بزد بر سر ترگ رومی گره  
در توضیح مصراع دوم آمده است: «کلاهخود را با زره گره زد تا از سرش نیفتد... شاید زره را جوری درست می‌کردند که تاروی سر و حتی کلاه را نیز می‌پوشانید، چون شاعر می‌گوید بر سر کلاهخود گره زد/ صص ۱۰۹ و ۱۱۰». نخست این که به استاد چند بیت بعد در داستان، گردآفرید موی خود را به زره گره زده است تا خود از سر او

نیفتد نه این که ترگ را به زره:  
رها شد زبند زره موی او

درخشان چو خورشید شد روی او  
(۲۲۲) براساس چاپ استاد مینوی)

دیگر این که مراد از «زره» حلقه‌های آهنین و درهم بافته آویخته از کناره‌های کلاهخود است که به هنگام بر سر گذاشتن ترگ، پشت سر و گردن، و گوشها و اطراف صورت را می‌پوشانده است و منظور از «زرهی» که گردآفرید موی خود را بدان گره می‌زند، نیز همین است نه جوشنی که بر تن می‌پوشیدند.  
۱۷. یکی بوستان بد در اندر بهشت

به بالای او سرو دهقان نکشت  
در مصراع نخست «در اندر بهشت» را به «در آن به بهشت باز می‌شد» معنی کرده و مصراع را چنین گزارده‌اند: «رخسار گرد آفرید مانند بوستانی بود که درش به بهشت باز می‌شد/ ص ۱۱۷». باید توجه داشت که در این مصراع یک ویژگی مهم سبکی شاهنامه به کاررفته و آن آوردن دو حرف اضافه در کنار هم برای یک متمم است که در بیت دیگری از شاهنامه هم دیده می‌شود:

هر آن پادشارا در اندر سرای

یکی بوستان بد گرانمایه جای  
(خالقی ۱/۱۰۵/۴۷)

بر این بنیاد، «در» حرف اضافه است نه اسم و به معنی «باب» و لذا معنی مصراع نیز این گونه می‌تواند باشد: گردآفرید مانند بوستانی بود که درون بهشت باشد.  
۱۸. به زیر دز اندر، یکی جای بود

کجا دزدان جای بر پای بود  
پس از نقل گزارشهای شارحان دیگر و نادرست دانستن آنها می‌نویسد: «منظور شاعر از «یکی جای بود» یعنی راهی زیرزمینی بود که دشمن از آن آگاهی نداشت/ ص ۱۲۲». به پیشنهاد نگارنده بهتر است که این جایگاه پایین دژ سپید را به استاد بیت سپسین که با ترکیب «بوم و رُست» از آن یاد می‌کند:  
به تاراج داد آن همه بوم و رُست

به یکبارگی دست بد را بست  
(۲۶۷) براساس چاپ استاد مینوی)  
کشتزار و چراگاهی بدانیم که جایگاه کار و ورز ساکنان دژ و منبع تأمین خوراک آنها بوده است و مراد از مصراع دوم یعنی: زندگی باشندگان درون دژ وابسته بدان بود. بنداری بر گردان تازی بیت را چنین آورده: «و کان تحت القلعه موضع علیه اعتقادها و به قوامها»<sup>۱۷</sup>.

۱۹. درباره «خسرو» آمده است: «تلفظ درست این واژه چیزی شبیه به «خسرا» است و معرب آن «کسری» است. خسرو در لغت به معنی خوش آواز است/ ص ۱۲۹». تلفظ درست و ریشه‌ای «خسرو» و چنان که بارها نیز در شاهنامه در محل قافیه آمده (xosraw) است:  
گزین بزرگان کیخسرو است

سر نامداران آن پهلواست  
(خالقی ۱/۴۱۹/۳۹۴)

سختنهای چون در گلستان خواس

ترا هوش بر دست کیخسرو است  
(خالقی ۱/۲۲۶/۳۱۶/۴)

ثانیاً «خسرو» از sushravas (سانسکریت) hu-sravah (اوستایی) و xusruv (پهلوی) و به معنی «نیک نام» است نه «خوش آواز».

۲۰. دل و پشت ایران و توران توی

به چنگال و نیروی شیران توی ضمن اشاره به نادرستی ضبط «توران» در قافیه مصراع نخست در نظر شارحان، صورت «نیران» در نسخه قاهره (۷۹۶ هـ) را نیز به این دلیل که شامل «توران» هم می‌شود، از نظر مفهومی با توران متفاوت ندانسته و ضبط «توران» را با توضیح پیشنهادی و حدسی توجیه کرده‌اند (صص ۱۳۳ و ۱۳۴). پیشنهاد می‌شود که ضبط نسخه قاهره را از دید معنایی درست‌تر و مناسب متن بدانیم چرا که «نیران» در آن به معنی سرزمینهایی غیر از کشور ایران مانند: توران و روم و چین نیست بلکه به قرینه همراهی با «ایران» به عنوان جایگاهی که رستم پناه و امیدگاه آن است به معنی شهرهای مختلف کشور ایران جز از پایتخت آن، ایران، است و معنی مصراع چنین خواهد بود: «تو (رستم) پشت و پناه پایتخت کشور، ایران، و دیگر شهرهای آن هستی.» در تأیید این ضبط و معنا باید کاربردهای متعدد «ایران» به معنی پایتخت و شهری از شهرهای ایران در شاهنامه را به دیده داشت.

۲۱. پیاده شدش گیو و گردان به هم

هر آن کس که بودند از بیش و کم مصراع اول را چنین گزاردند: «گیو و سپاهیان همراهش به اتفاق پیاده شدند.» درباره مصراع دوم هم نوشته‌اند: «چون وقتی گیو پیاده می‌شود همراهانش نمی‌توانند دلشان خواست پیاده شوند و یا دلشان خواست روی اسب بمانند/ص ۱۳۸». چنان که از متن داستان رستم و سهراب برمی‌آید، گیو به عنوان پیامبر، به تنهایی و بدون همراه روانه پیام‌گزاری شده است. براین اساس در بیت مورد بحث، «گردان» از بزرگان زاوولستانی است که در کنار رستم به پذیره گیو آمده‌اند نه همراهان گیو، پس گزارش بیت چنین است: گیو از اسب فرود آمد و پهلوانان به پیشواز آمده نیز، از مهتر و کهنتر، به احترام او پیاده شدند.

۲۲. تهمت بر آشفست با شهریار

که چندین مدار آتش اندر کنار در گزارش مصراع دوم آمده است: «امروزه می‌گوییم با آتش بازی نکن/ص ۱۴۳». توضیح معنای کنایه مصراع دوم با کنایه امروزین «با آتش بازی نکن» چندان دقیق و درست نیست. چون ترکیب متداول امروزی به مفهوم «خطر نکردن و پرهیز از گرفتاری» است، حال آن که کنایه شاهنامه به معنی «این اندازه خشمگین مباش و تند می‌کن» است و این دو در معنا و مقصود پیوندی با یکدیگر ندارند.

۲۳. بگو کان سرپرده هفت رنگ

بدو اندرون، خیمه‌های پلنگ «خیمه‌های پلنگ» خیمه‌هایی به رنگ پوست پلنگ معنی شده است (ص ۱۶۵). همان‌گونه که نگارنده در نوشته‌های دیگری نیز اشاره کرده<sup>۲۰</sup>، «پلنگ» مضاف‌الیه برای بیان جنس خیمه‌های پهلوانان است و منظور چادرهای بافته شده از پوست پلنگ یا به گزارش عربی بنداری: «خیمه من جلود النمر۳۱» است.

۲۴. چنین داد پاسخ هجیرش که شاه

چو سیر آید از مهر و ز تاج و گاه

نبرد کسی جوید اندر جهان

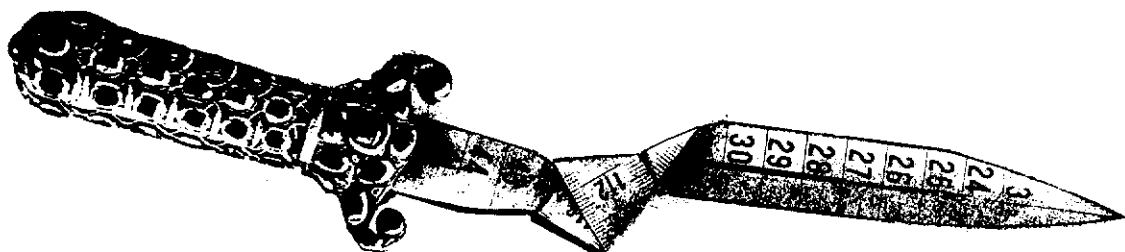
که او زنده پیل آرد اندر نهران دو بیت را این‌گونه گزاردند: «شاه ایران وقتی که از تاج و تخت و مهر خسته می‌شود به نبرد کسی می‌آید که بتواند پیل چابک و سرزنده را نابود کند/ص ۱۷۴» و سپس نوشته‌اند: «بعضی از شارحان، «کسی» را در این بیت رستم گرفته‌اند که کاملاً نادرست است /ص ۱۷۴». اگر به بیتهای پیش و پس این دوبیت به دقت بنگریم، آشکار می‌شود که سخن گفتن از کاووس و چگونگی رزم جویی او کم‌ترین پیوندی با روند سخن و ترتیب گفتارها ندارد. هجیر با توجه به پافشاری سهراب برای شناختن رستم، به منظور ترساندن و خواری سهراب می‌گوید: زمانی که شاه و مهتری چون تو (سهراب) از لوازم بزرگی سیر می‌شود به نبرد کسی (رستم) می‌رود که در جنگ پیل اوژن است و سپس به توصیف سرانجام هم‌آوردان تهمت می‌پردازد. پس از آن جایی که سخن هجیر باید به تناسب خواستاری سهراب، از رستم باشد و بیتهای بعدی نیز این را تأیید می‌کند، مراد از «شاه» سهراب و «کسی» رستم است. با این توضیح که عنوان «شاه» به معنی «مهتر و سرور» برای پهلوان غیر شاهزاده‌ای چون سهراب، باز دیگر در این داستان به کار رفته است:

بدو گفت هومان که فرمان شاه

چنان بد کز ایدر نجنبد سپاه

(۷۴۳ چاپ استاد مینوی)

۲۵. درباره «ببریان» آمده است: «به نظر نگارنده «ببر» همان «وبر» است. در اوستا می‌خوانیم که: «اردویسور اناهیتا جامه‌ای از پوست ببر پوشیده است.» پس ببر یا وبر که به معنای سمور است [جامه ایزد آبها یعنی اناهیتاست /ص ۱۸۴]. این نظر که «ببر» در ترکیب «ببریان» از «وبر» و به معنی «سگ آبی» است و با جامه اناهیتا ارتباط دارد، ابتدا در ترجمه اوستای اشپیگل آلمانی<sup>۳۲</sup> و سپس در جلد نخست یشتهای شادروان استاد پورداوود آمده<sup>۳۳</sup> و بعد دکتر مهری باقری، استاد گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز، آن را گسترده‌تر مطرح کرده و بررسیده‌اند<sup>۳۴</sup>. لذا شایسته است که شارح گرامی به حکم رعایت امانت علمی و «الفضل للمتقدم» به ماخذ نخستین و اصلی





می گوید از دلاوران ایران کسی یاری و توانایی رزم جویی با او را نداشت، از این روی سپاهیان معمولی را پیش فرستادیم.

۲۸. بدین رخس مانند همی رخس او

ولیکن ندارد پی و پخش او

درباره «پخش» نوشته اند: «اتباع است یعنی مفهوم خاصی ندارد، مانند این که می گوئیم: چیز میز، کتاب، متاب، این جا هم گفته: پی و پخش ص ۲۰۴». چنان که بیشتر در جای دیگری توضیح داده شده است، ۲۵. «پخش» در مصراع دوم معنای واژگانی ویژه ای دارد و منظور از آن «جای پای پهن و گرد رخس» است نه لفظ مهمل و بی معنی از گونه «متاب» و امثال آن.

۲۹. چو خورشید تابان ز گنبد بگشت

تہمتن نیامد به لشگر ز دشت

«گردیدن خورشید از گنبد» را به معنی «حرکت و بالا آمدن کامل خورشید و نه غروب آفتاب» دانسته اند (ص ۲۱۸). باید توجه داشت که «گردیدن از چیزی» آن هم گنبدین، با فرود آمدن و سقوط سازگاری دارد نه با بر شدن و بالا آمدن. در شاهنامه هر جا که این ترکیب برای «خورشید» به کار رفته، مفهوم «غروب» از آن اراده شده است، برای نمونه در این شاهد:

ز شبگیر تا خور ز گردون بگشت

نبد کوه پیدانه دریا نه دشت

دل تیغ گفتی بنالد همی

زمین زیر اسپان بنالد همی

چو شد نیزه ها بر زمین سایه دار

شکست آمد اندر سر مایه دار

(خالقی ۲۷۰-۲۷۲/۳۰۳۱)

این نظریه ارجاع بدهند و استناد کنند.

۲۶. زره بود و خفتان و ببریان

ز کلک و ز پیکان نیامد زیان

در توضیح «کلک» نوشته اند: «نوک نیزه، خود نیزه را نیز کلک

می گویند / ص ۱۹۱». معنای دقیق تر «کلک»، «تیر» است که در بیتی

دیگر از شاهنامه آشکارا آمده است:

ز نیروی پیکان کلک تو شیر

به روز بلا گردد از جنگ سیر

(۶۴۲/۱۵۷/۴)

۲۷. هم آیین پیشی نگه داشتیم

سپاهی بر او ساده بگماشتیم

بیت را این گونه معنی کرده اند: «ما طبق رسم قدیم [جنگهای تن

به تن] سپاه را به شکل معمولی در مقابلش آرایش دادیم [فکر

نمی کردیم که این چنین شود] ص ۱۹۸». با توجه به بیت پیشین که

می گوید:

ز گردان کسی مایه او نداشت

جز از پیلتن پایه او نداشت

پیشنهاد می شود «ساده»، را صفت «سپاهی» بگیریم و معنی کنیم

نه قید فعل جمله، در این صورت نگارش بیت چنین می شود: ما به

آیین پیشین، لشکریان ساده و فروپایه را در برابر او آراستیم و به نبرد

فرستادیم. دلیل این کار، یکی رسم معمول نبردهای گذشته است که

گویا نخست سربازان ساده و بی نام به آوردگاه می رفتند و سپس

گردان نامبردار. دو دیگر، بیت قبل از بیت مورد بحث که به صراحت

«سایه دار شدن نیزه‌ها» به معنی «نزدیک شدن غروب» قرینه‌ای است بر اینکه خورشید روی به سوی باختر و فروشدن دارد<sup>۲۶</sup>. نکته دیگر این که آیین رزم در شاهنامه چنان است که به هنگام غروب و فرارسیدن تیرگی نبرد پایان می‌یابد و دو طرف به لشکرگاه بازمی‌گردند، چنان که در جنگ تن به تن هومان و توس: چو شد روز تاریک و بیگاه گشت

ز جنگ یلان دست کوتاه گشت  
(۲۷۰/۱۳۲/۴)

بر این اساس است که در داستان چون خورشید رو به غروب دارد و همتن به سراپرده بازنگشته است، ایرانیان نگران و آسیمه سر بیست مرد را به آوردگاه می‌فرستند.  
۳۰. بفرمود کاووس خورشید فر

که باشد زواره بدین راهبر  
درباره ترکیب «کاووس خورشیدفر» نوشته‌اند: «کاووس فرس را از خورشید یا مهر (= میترا) گرفته است / ص ۲۳۲. به پیشنهاد نگارنده «خورشید فر» صفت مرکب تشبیهی است و در آن «فر» از نظر شکوه و عظمت و نیز روشنائی و فروغ به «خورشید» تشبیه شده است، درباره تابناکی «فر» در شاهنامه آمده است:  
چو آن شاه پالوده گشت از بدی

بناباید از او فره ایزدی  
(خالقی ۲۶/۳۶۱)  
جالب است که از نظر ریشه‌شناسی نیز «خور» و «فر» هم ریشه‌اند<sup>۲۷</sup>. هم چنین بخشنده «فر» در باورهای ایرانی، ایزد مهر نیست بلکه آن موهبتی است ایزدی، چنان که در شاهنامه می‌خوانیم:  
که جاوید باد آفریدون گرد

که فریگی ایزد او راسپرد  
(خالقی ۶۲۶/۱۲۸/۱)  
و «مهر» خود یکی از سه شخصیتی است که «فر» جمشید پس از جدایی از این شهریار، بدانها می‌پیوندد.

#### پانوشتها:

۱. کلی‌ترین و معروف‌ترین تحلیل داستان که پیروان فراوانی نیز دارد.

۲. خالقی مطلق، جلال: یکی داستان است پرآب چشم، **ایران نامه**، ۱۳۶۱، شماره ۲، صص ۲۰۵، ۱۶۴.

۳. دوستخواه، جلیل: رستم و سهراب فاجعه برخورد آرمان و عاطفه، **فرهنگ و زندگی**، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۵۳، صص ۱۶۷، ۱۵۹. قریب، مهدی: **غم نامه رستم و سهراب**، تضاد عشق با حماسه، بازخوانی شاهنامه، انتشارات توس ۱۳۶۹، صص ۳۸۹. ظاهری مبارکه، غلام‌محمد: کارزار آگاهانه رستم، **آشنا**، شماره ۲۴، مرداد و شهریور ۷۴، صص ۷۵، ۶۹.

۴. رستگار فسایی، منصور: روایتی دیگر در مرگ رستم، **فرهنگ**، کتاب هفتم، پاییز ۱۳۶۹، صص ۲۶۷، ۲۳۹.

۵. برای آگاهی بیشتر درباره فعالیت‌های شاهنامه‌شناختی شادروان استاد مینوی، رک: ریاحی، محمدامین: **شاهنامه و مینوی**، **چهل گفتار در ادب، تاریخ و فرهنگ ایران**، انتشارات سخن، ۱۳۷۹،

صص ۲۴۱، ۲۳۴.

۶. نگاهی به رستم و سهراب، کتاب **ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۴۰، بهمن ۷۹، صص ۲۷، ۲۵.

۷. رک: **بنیان اساطیری حماسه ملی ایران**، شاهنامه‌شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۱۲۰، ۷۰.

۸. رک: **جستاری چند در فرهنگ ایران**، انتشارات فکر روز، چاپ دوم ۱۳۷۴، صص ۱۴۶.

۹. شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره ۱۳۷۳.

۱۰. عقیقی، رحیم: **اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی**، انتشارات توس ۱۳۷۴، صص ۴۶۰.

۱۱. **شاهنامه**، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸.

۱۲. **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**، ۱۳۵۰ و نیز: **سایه‌های شکار شده**، نشر قطره ۱۳۷۸، صص ۱۰ و ۱۱.

۱۳. رک: یادداشت شماره (۲) و نیز: **گل رنجهای کهن**، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، صص ۹۸، ۵۳.

۱۴. **دیوان شعر رودکی**، به تصحیح دکتر جعفر شعار، نشر قطره ۱۳۷۸، صص ۱۰۷.

۱۵. اسلامی ندوشن، محمدعلی: **نامه نامور**، انتشارات سخن ۱۳۷۰، صص ۷۴۰.

۱۶. از جمله دست‌نوشته‌های توبقاپوسرای (۷۳۱)، پاریس (۱۴۴)، برلین (۸۹۴) و بریتانیا (۸۴۱).

۱۷. الینداری، الفتح بن علی: **الشاهنامه**، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، دارسعاد الصباح، ۱۹۹۳ م، صص ۱۳۵.

۱۸. **شاهنامه** به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر چهارم، انتشارات بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا ۱۳۷۳.

۱۹. این موارد، مورد اشاره آقای ابومحبوب نیز بوده است، رک: یادداشت شماره (۶).

۲۰. رک: آیدنلو، سجاد: «روی کردی دیگر به بیر بیان در شاهنامه»، **نامه پارسی**، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان ۷۸، صص ۸ هم او: «شاهنامه در دانشگاهها»، کتاب **ماه ادبیات و فلسفه**، شماره ۳۵، شهریور ۷۹، صص ۷۰.

۲۱. **شاهنامه** بنداری، همان، صص ۱۳۹.

۲۲. Wien, 1868. p.130. F.spiegel, commentner uber Avesta, II,

۲۳. **یشتها**، ج ۱ صص ۲۹۹، ۲۹۷.

۲۴. رک: باقری (سرکاراتی)، مهری: «بیر بیان»، **آینده**، سال دوازدهم، شماره ۳۱، فروردین. خرداد ۱۳۶۵، صص ۱۹، ۱۴.

۲۵. «شاهنامه در دانشگاهها»، همان، صص ۷۰.

۲۶. **نظامی در معزّن الاسرار** (به کوشش دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران ۷۴، صص ۳۹۳، بیت (۱۷۸۱) می‌گوید:

روز شنیدم چو به پایان شود

سایه هر چیز دو چندان شود

۲۷. رک: ثروتیان، بهروز: **فرّ در شاهنامه**، انتشارات دانشگاه آذربادگان، ۱۳۵۰، صص ۲ و ۳.